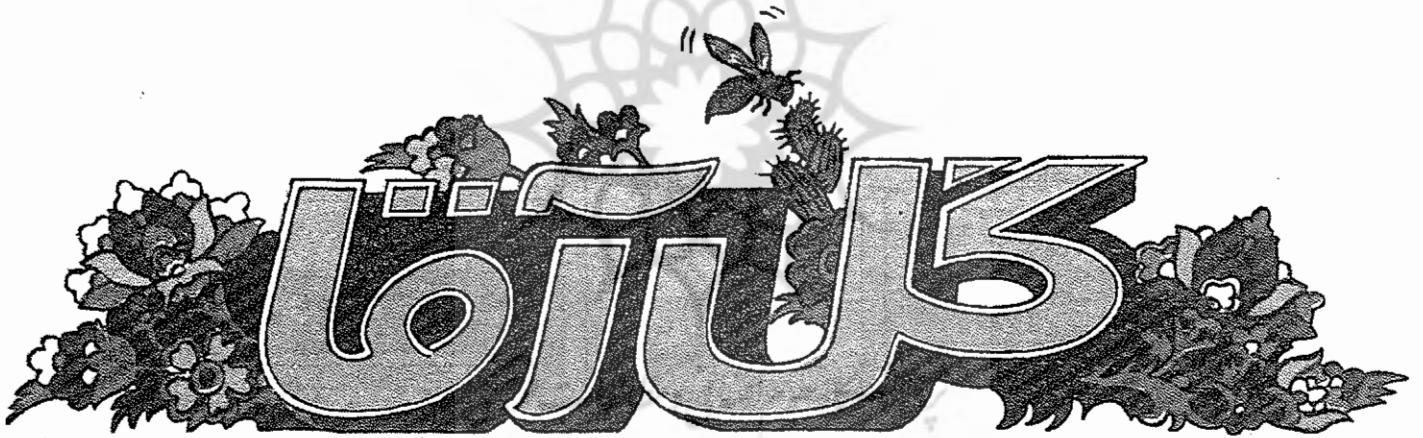


دو کلمه حرف حساب

درباره



مرتضی فرجیان *



نوزده سال و اندی پس از غروب همیشگی ستاره نشریه مردمی و محبوب «توفیق»، وقتی صبح روز سه‌شنبه اول آبان ماه، ۱۳۶۹ اولین شماره مجله هفتگی «گل آقا» منتشر شد، دوستاناران و شیفتگان طنز چشمشان به نشریه‌ای افتاد که با طرح مسایل سیاسی، اجتماعی، انتقادی و گل آقایی (۱) در قالب طنزی موقر و سنگین و آراسته، مزده تولد توفیقی به مراتب شسته و رفته‌تر، منقح‌تر و دلنشین‌تر می‌داد.

نام «گل آقا» حدوداً شش سال پیش از انتشار نشریه «گل آقا» نیز بین مردم روزنامه‌خوان و دوستاناران طنز، نامی آشنا و شناخته شده و محبوب بود که آغازش به اواخر سال ۱۳۶۳ برمی‌گردد و افتتاح ستون جدیدی در سمت چپ بالای صفحه سوم روزنامه اطلاعات به نام «دو کلمه حرف حساب». هم‌اکنون نیز بعد از گذشت قریب هفت سال، این ستون دایر می‌باشد و جذابیت و حلاوت روزافزون خود در نظر خوانندگان و عامه مردم حفظ کرده است.

گل آقا با «دو کلمه حرف حساب» حسابی گل کرد تا آنجا که بسیاری از خوانندگان روزنامه اطلاعات به محض خریدن روزنامه، آن را ورق زده و قبل از نگاه کردن به عنوانهای درشت صفحه اول، می‌رفتند (و می‌روند) سراغ ستون کوتاه و دلخواه خودشان: «دو کلمه حرف حساب».

طنز گزنده و در عین حال شیرین ستون «دو کلمه حرف حساب»، در کوتاه زمان محبوبیت بی نظیری یافت و به تصدیق قاطبه اهل فن یادآور و جانشینی شایسته برای ستون «چرندپرند» مرحوم میرزا علی اکبر خان دهخدا در روزنامه «صوراسرافیل» در صدر مشروطیت شد.

طنز گل آقا در ستون «دو کلمه حرف حساب» طنزی قوی با محتوایی نو و غیر معمول بود و به مصداق «سخن نوآر که نو را حلاوتی است دگر» خیلی زود دوستاناران طنز ناب و غیر بازاری را مفتون و مجذوب ساخت و برای گل آقا و اصحاب آبدار خانهاش (مش رجب، غضنفر، شاغلام، مصادق و کمینه عیال مصادق) شهرتی شایسته به ارمغان آورد.

در سال ۱۳۶۹، گزیده «دو کلمه حرف حساب» مندرج در روزنامه اطلاعات بین سالهای ۱۳۶۳ تا ۱۳۶۸ به صورت کتاب توسط انتشارات سروش منتشر شد.

قطعه زیر نمونه‌ای است از طنز شیرین گل آقا که از صفحات ۱۸۸ و ۱۸۹ این کتاب انتخاب شده است.

تبعات ادبی!

دیوان شاعر عرب «امروالغیظ» را مطالعه می‌کردم که ناگهان چشم افتاد به یک مصرع، چنان حظ و کیف و لذتی از آن بردم که دیدم حیف است خوانندگان را بی نصیب بگذارم.

البته ما دیگر بنا نداشتیم که باز هم در این ستون شعر شاعر عرب چاپ کنیم و یا اگر حساب کردیم ترجمه هم بنماییم، ولی نمی‌دانیم چطور شد که امروز زدیم زیر قول خودمان. گمانم از بابت فصاحت و ملاحظت زایند! الوصفی باشد که در هـمین

یک مصرع مستور و موجود است. آن مصرع، که ما را به شدت تکان داده دست و پای سالم برای ما باقی نگذاشت، این است:

«پرتنی فی چاله یوما واژگونی، یاحیبی!»

ترجمه: «در جاله خیابان پرت شدم، بددرستی که نمی‌دانستم از کجا جلو پایم سبز گردیده است و در آن معلق گردیدم. ای محبوب من! مگر مملقات سبزه را نخواندای؟ پس این فردوسی طوسی داستان بیژن و منبزه را همین‌جور کشکی برای خودش سروده؟ ای معشوق بیوفا! اداره اطفاییه را بگو نردبان بیاورد و مرا از چاله در بیاورد که می‌باشد چون چاه بیژن تنگ و تاریک! و مرا دیگر نه دست و پای سالم مانده است و نه اتومبیل ما را کمکختر! هلا! یا خیمگی خیمه فروه! که در این خیابان، شتر با بارش گم می‌شود از فزونی چاله! و اگر شترت گم شد، دیگر به ما هیچ ربطی ندارد! این لامرّوت که چاله نیست، چاه ویل است! به تحقیق که در زمان شهردار سابق هم چاله بود، اما نه به این درشتی! و من می‌ترسم شهردار جدید هم عوض شود و من همچنان در توی این چاله مانده باشم. به درستی که...»

البته ترجمه آن مصرع هنوز تمام نشده! اما ترسیدیم کسانی که نه از شعر عرب سررشته و اطلاع دارند و نه از اصول فن ترجمه و نه از هیچ جای دیگر، به ما اعتراض کنند که شعر شاعر عرب هم‌ماش که یک مصرع بیشتر نبود، کجا معنیش به این درازی است؟ و ثانیاً، در لسان عرب حروف «پ،ج،ز،گ» کجا بود که شاعر در شعرش آورده؟ و ثالثاً مگر در زمان «امروالغیظ» هم خیابان بود که چاله بوده باشد؟

و...

البته ما مسئول این جور مسایل نمی‌باشیم. وقتی شاعر عرب خودش این‌جوری سروده، دیگر به ما چه ربطی دارد؟ ما که نباید کاسه داغتر از آش بوده بگوییم در لسان عرب چی بوده چی نبوده! اما همین مسئول ترجمه‌مان بودیم که تازه آن را نیز، به خاطر همین‌جور اعتراضات، وسط راه و نیمه‌کاره رها کردیم!

مستدرک

این «امروالغیظ» با آن «امروالقیس» هیچ نسبتی ندارد، الا یک نسبت دوری! ما دیوان شعر هردو نفر را داریم، منتها چون ترجمه اشعارشان خیلی‌جا می‌گیرد، دیگر بنا نداریم از آنان شاهد مثال بیاوریم. همین الان هم که داریم با شما و دست‌شکسته یک ترجمه دست و پاشکسته‌ای از اشعارشان می‌کنیم، کلی هنر کرده‌ایم! حال آنکه می‌توانستیم برویم مرخصی استعلاجی گرفته «حرف حساب» هم نزنیم تا چه رسد به تبعات ادبی!

«گل آقا»

یکشنبه ۱۳۶۷/۱۲/۹

درست است که گل آقا با «دو کلمه حرف حساب» روزنامه

اطلاعات از سال ۱۳۶۳ گل کرد و با انتشار نشریه «گل آقا» در اول آبان‌ماه ۱۳۶۹ نامی ماندگار در تاریخ مطبوعات ایران شد، اما سابقه طنزپردازی او خیلی بیشتر و بیشتر از این مقوله است. و نگارنده که بیش از ربع قرن هم‌کار و هم‌قلم و هم‌مدم و هم‌نشین و هم‌سخن و به کوتاه‌سخن یار گرمابه و گلستان گل آقا بودم و فکر می‌کنم بیش از هر کس دیگر به روحیات و صفات و خصوصیاتش آشنا هستم، شرح‌حالی صادقانه و از دل برآمده آن هم به قلم خود گل آقا برای آشنایی بیشتر شما با او در اینجا می‌آورم:

تکه پارهای چند که به میراث از پدرم باز مانده بود، چند صباحی بیش باقی نماند، مرده ریگی که سالی را به سر نبرد معلوم است که چه تواند بود. و زندگی که چنین آغاز شود آشکار است که چه سختی‌هایی در پی خواهد داشت.

از آغاز چنان زندگی تاکنون چهل سال بر من گذشته است و در این چهل سال، (۱) برگی را که تنها یادگار پدر است پیوسته و در همه جا به همراه داشتم. اگر این برگ پیشیزی ارزش مادی داشت، قطعاً در همان سال اول پس از مرگ پدر تبدیل به تکه نانی می‌شد تا شبی از شهبای گرسنگی بکاهد. اما چنین نبود و آن برگ، که تنها بازمانده آثار پدر است، اکنون در برابر من قرار دارد. ده سطری است به شتاب نوشته شده که نشان می‌دهد تنها فرزند او کی و چگونه به دنیا آمده است:

بسم الله الرحمن الرحیم. مولود موهبت. در تاریخ روز شنبه ساعت پنج صبح هفتم شهریورماه ۱۳۲۰ شمسی مطابق با ششم ماه شعبان‌المعظم ۱۳۶۰ که یکی از روزهای تاریخی ایران به شمار می‌رفت، نور چشم عزیزم به نام محمد و نام خانوادگی کنیه (کیومرث) در صومعه‌سرا منزل بانو سیده زهرا خانم تولد یافته است. دلیل و توضیح روزهای تاریخی ایران به نحو شرح زیر می‌باشد.

در همان شب قشون سرخ دولت شوروی روسیه از طرف شمال و قشون بریتانیای کبیر از طرف جنوب به خاک ایران تهاجم و در هرجا که با قشون ایران تصادم نموده بنای جنگ را گذاشته و قشون ایران را شکست داده قسمت شمال را دولت شوروی و قسمت جنوب را دولت انگلیس تا هرجایی که تجاوز نموده بودند ایران را مستصرف گشته و در شب

نامبرده ساعت ده بعد از ظهر صدای غرش هواپیمای دولت شوروی در فضای صومعه‌سرا پیچیده به طوری که روشنایی چراغ غیرمیسز و حتی صدای اهالی هم به کلی خاموش شده بود. منزل متصل به جاده عمومی - زن زائو - صدا هم به طور کلی از طرف آقای دهدار و شهردار صومعه‌سرا اکیداً قدغن - به نحو شرح بالا فرزند دلبندهم به مین عزیز خود ورود نموده است. این است شرح روز تاریخی آن روز تا خدا چه خواهد. ۲۰/۶/۲۹ (۲)

آری، تقدیر چنین رقم‌زده بود کودکی که ولادتش در شرایطی بوده که «روشنایی چراغ غیر میسر» و «صدای اهالی هم به کلی خاموش شده بود». چند صباح بعد صاحب قلمی «روشنگر» شود. انسان که «اهالی خاموش» را به جنبوجوش و گفتگو وادارد.

من اول بار صابری را حدود سال ۱۳۴۳ در دفتر روزنامه توفیق ملاقات کردم. در آن ایام تازه توسط برادران توفیق به کار در آن نشریه دعوت شده بودم و در کنار کار تدریس در دبیرستان، کار طنزپردازی را در مکتب توفیق تجربه می‌کردم. قیافه دوست‌داشتنی و چشمان نافذ صابری جوان آنروز، بعد از گذشت نزدیک سی سال، هنوز هم مقابل چشمانم به روشنی مجسم است.

بعدها به دلایل متعددی رشته دوستی من و او بیشتر به هم گره خورد. او نیز چون من دبیر دبیرستانهای تهران بود. همسرانمان نیز فرهنگی بودند. از حسن اتفاق محل سکونتمان نیز در حوالی میدان ژاله و خیلی نزدیک به هم بود. من لیسانسیه علوم اجتماعی و او لیسانسیه علوم سیاسی و هر

دو از فارغ‌التحصیلان دانشگاه تهران بودیم. (صابری بعداً ادامه تحصیل داد و موفق به دریافت فوق‌لیسانس ادبیات تطبیقی از دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران شد.)

در نشریه توفیق من مسئول تنظیم و تصحیح اشعار و اداره جلسات هیئت تحریریه بودم که هفته‌ای دوبار عصر روزهای یکشنبه و سه‌شنبه در دفتر مجله تشکیل می‌شد، و او مسئول تنظیم و تصحیح مطالب منشور نشریه و معاون سردبیر (حسین توفیق) بود و ضمناً امور فنی و صفحه‌بندی روزنامه را کارگردانی می‌کرد.

یکی دو سال بعد محل هیئت تحریریه توفیق از خیابان استانبول به چاپخانه رنگین واقع در ابتدای کوچه بخارا پشت خیابان باغ سپهسالار منتقل شد و من و صابری، به اتفاق دوستان عزیزمان محمد حاجی حسینی، استاد محمد خرماهی، استاد ابوتراب جلی، محمود گیوی، عمران صلاحی، شادروان ناصر اجتهادی و حسین توفیق سردبیر نشریه توفیق در یک اتاق چاپخانه رنگین با کمال صفا و صمیمیت مشغول کار شدیم و این همکاری تا سال ۱۳۵۰ که سال تعطیل همیشگی توفیق توسط دولت وقت بود، ادامه داشت و خاطرات این سالها از شیرینترین و لذت بخشترین خاطرات ایام زندگی من است.

صابری در آن ایام ستون ثابتی را با عنوان «هشت روز هفته» در توفیق می‌نوشت که در آن مسایل سیاسی، اجتماعی جامعه ایران آن روز را با طنزی شیرین و قومی مطرح می‌کرد. این ستون دارای هشت قسمت کوتاه بود که با سوتیتر «صفر شنبه» شروع، و پس از یک شنبه، دوشنبه، سه‌شنبه، چهارشنبه، پنجشنبه، شش شنبه به «هفت شنبه» ختم می‌شد.

ستون «هشت روز هفته» دارای امضای مستعار «گردن شکسته» بود و طرحی از چهره صابری داشت که توسط «کامبیز درم‌بخش» کاریکاتوریست توفیق کشیده شده بود.

طنز ستون ثابت «هشت روز هفته» صابری در توفیق، بعدها تکامل پیدا کرد و بعد از انقلاب تبدیل به ستون «دو کلمه حرف حساب» در روزنامه اطلاعات شد.

در اینجا نمونه‌هایی از ستون «هشت روز هفته» توفیق را با هم می‌خوانیم:

یکشنبه:

کارشناسان زاپنی که برای رسیدگی به وضع ترافیک تهران به کشور ما آمدند، مجبور شدند برای بررسی اوضاع



صاحب‌نما: دیر، توفیق توفیق
تست نظریات تحریریه

زادگان

پنجشنبه ۱۱ آبان ماه ۱۳۲۹



غلامعلی لطیفی

چون در گف سالی نلام است خوش است
دوری است که هر چیز حرام است خوش است
از: فقیان حکیم ارباب خیام قدلی

می‌گر چه برقع زلفت نام است خوش است
کلیع است و حرام است خوش می‌آید

غلامعلی لطیفی

